

## زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد

باسمه تعالی

## شراب و عیش نهان چیست؟ کار بی بنیاد زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد

جناب حافظ در دو راهی حفظ ظاهری زاهدانه و رعایت طعنه مردم نسبت به شور و شیدایی و یا به ظهور آوردن شیدایی خود، امر دوم را ترجیح می‌دهد و پنهان کردن مستی عشق و زندگی با شور و شعف را از ترس و طعنه مردم، کار بی بنیاد و بی نتیجه می‌داند. زیرا این نوع زهدگرایی‌ها انسان را در خودش پنهان می‌کند و از وسعتی که می‌تواند بیابد محروم می‌نماید و به همین جهت در بیت دوم می‌فرماید: «زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد».

رندان؛ شخصیت‌هایی هستند که در دین‌داری نوعی بی‌پروایی دارند و چندان مقدس‌مآبی از خود نشان نمی‌دهند و جناب حافظ می‌فرماید ما زدیم بر صف رندان، هرچه می‌خواهد بشود و این رسم عشق است، عشقی که فراموش شده و زمینی گشته و جناب حافظ بنا دارد این نوع معنویت از دست‌رفته را که با نوعی آزادگی همراه است، یادآور شود..

## گره ز دل بگشا و از سپهر یاد مکن که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد

به راحتی گره از دل بگشا و غم مخور و بر دل خود گره مزین و چندان از بی‌وفایی روزگار یاد مکن که گمان کنی رخدادها ریشه در روزگار دارد. فکر هیچ مهندس نمی‌تواند گره‌هایی که در مسیر زندگی پیش می‌آید را، بگشاید مگر همو که ربوبیت عالم در قبضه اوست. جناب حافظ متذکر ساحاتی از زندگی می‌شود که ماورای روزمرگی‌ها است و بشر امروز آن ساحات را گم کرده است.

## ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ از این فسانه هزاران هزار دارد یاد

عالم پر است از این دگرگونی‌ها و همواره چنین خواهد بود و نباید از این پیش آمده‌ها تعجب کنی. عمده آن است که انسان بتواند ماورای این رنج‌ها بایستد، تا خود را در دل این نوع پیش آمده‌ها پیدا کند.

## قدح به شرط ادب گیر، زان که ترکیش ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد

اگر در ظرف زمانه‌ای که در آن هستی، حیات مستانه‌ای را انتخاب کرده‌ای؛ مواظب باش بدمستی نکنی زیرا در جایی قرار داری که حاصل حضور جمشیدها و بهمن‌ها و قبادها بوده و امروز نوبت به تو رسیده. آری! زندگی با شور عشق معنا پیدا می‌کند ولی نباید نسبت به فانی بودن دنیا غفلت کرد. جایی برای تفکر نسبت به این امر باید گذاشت و تنها در امکانی که در اختیار ما است، خود را بیابیم و نه بیش از آن. باید به می‌بی خودشدن از خود و خودخواهی راه یافت ولی مطابق ادب و سنتی که در آن قرار داریم.

## که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند؟ که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد؟

چه کسی می‌داند این پادشاهان کجا رفتند و چگونه هیمنه آن‌ها فرو ریخت؟ آیا جز این است که باید نوعی دیگر به خود فکر کرد و خود را یافت؟ در ساحتی فراسوی نیک و بد این دنیا، تا خود را هم‌اکنون در جایی دیگر که جهان کیفیت‌ها است، احساس کنیم؟ و از دگرگونی زمانه افق دیگری را مد نظر قرار دهیم؟

## ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم که لاله می‌دمد از خون دیده فرهاد

قصه دنیا در همین حدّ است که حسرت جدایی‌ها تا کجاها است که از حسرت جدایی فرهاد از شیرین، هنوز از خون‌گریه کردن فرهاد لاله می‌روید تا حسرت جدایی‌ها را غیر عادی ندانیم و زندگی را خاکستر کنیم. آیا جای دیگری هم در این دنیا هست که فراسوی این حسرت‌ها باشد؟ چرا به آن نظر نکنیم، به شور مستی و زندگی همراه با بودنی غیر از این بودن‌ها. بودنی که مهر و دوستی در آن در میان باشد.

### مگر که لاله بدانست بی‌وفایی دهر که تا بزاد و بشد جام می‌ز کف نهاد

اگر می‌بینی لاله همواره جام عشق‌ورزیدن را از تولد تا مرگ زمین نمی‌گذارد، به جهت آن است که راهی ماورای زندگی در حسرت‌ها را می‌شناسد و بی‌وفایی روزگار را می‌داند. زندگی را نباید در این نوع بی‌وفایی‌ها گم کرد و زانو در بغل گرفت. حادثه‌ها نباید برای ما تصمیم بگیرند. این مائیم که با عشق و مستی جایگاه حادثه‌ها را تعیین می‌کنیم.

### بیا، بیا که زمانی ز می‌خراب شویم مگر رسیم به گنجی در این خراب آباد

اگر عالم سراسر دگرگونی است و دل‌بستن به هر آنچه با انگیزه دنیایی انجام می‌گیرد، به ناکامی و بی‌وفایی می‌انجامد، بدان راه دیگری هم در مقابل ما هست تا ما را به گنجی پایدار برساند و آن حضور در شور و شغف و مستی است که تنها با انس با حقیقت پیش می‌آید وقتی «بودن» خود را در آغوش اراده الهی احساس کنیم و غرق اراده حضرت محبوب، زندگی در این تاریخ را در دفاع مقدس و در شب‌های حمله پیدا کنیم و همراه با حاج قاسم سلیمانی‌ها در جبهه نبرد با داعش و نه در امید به دیپلمات‌ها زندگی حقیقی را تجربه نماییم.

### نمی‌دهند اجازت مرا به سیر سفر نسیم باد مصلی و آب رکن آباد

وقتی انسان در مأوای خود قرار گیرد و به گنج حضور در جایی که می‌تواند ماورای حسرت‌ها و بی‌وفایی‌ها، با می‌حضور تاریخی خود، خود را از این نسبت‌ها و شهرت‌ها خراب کند، در همان شرایطی قرار دارد که باید قرار داشته باشد. مثل آن که برای جناب حافظ از حضور در همان «مصلی» و «رکن آباد» در شیراز کافی است. مقایسه کنید این نوع قرار را با سرگشتگی‌هایی که عده‌ای معنای خود را در جهان غرب جستجو می‌کنند.

### قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله چنگ که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل شاد

اما و اما! اگر بنا است در وادی شور و عشق وارد شوی، بدان بدون حیاتی آهنگین و هارمونیک ممکن نیست نتیجه‌گیری، زیرا دل شاد و زنده در کنار طرب و حیاتی آهنگین به سراغ انسان می‌آید. لذا بی‌حساب نیست که وقتی با قرآن به سراغ محبوب می‌روید باید با آهنگ قرآن هماهنگ شوید و با صدایی محزون که حکایت از دلدادگی دارد، قرآن خوانده شود تا قدح حضور سراغ انسان آید و زندگی سراسر معنا پیدا کند.

به این فکر کنید راستی را! ناله چنگ این زمانه کجا به گوش می‌رسد. اگر ندای آهنگین توحید ناب این زمانه به گوش نرسد همه چیز سرد و تیره است. اگر در هر صحنه‌ای خیال ما صورتی ملکوتی از آن نیابد، به هیچ چیز نمی‌رسد، نه به شرابی که ابرار می‌نوشند که: «مِزاجُهَا كَأَفْوَرًا» تا آرام‌بخش جان باشد که «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ» (انسان/۶) چشمه‌ای است که عباد الله از آن می‌نوشند و نه شرابی که «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» (مطففین/۲۸) از چشمه‌ای مقربون از آن می‌نوشند، آنانی که هیچ واسطه‌ای بین خود و حضرت معبود

احساس نمی‌کنند. این است حیاتی آهنگین و لطیف که رندان این تاریخ خود را برای نوشیدن آن آماده کرده‌اند و هرگز همچون لاله، جام می‌این دوران را که شهدا در قهقهه مستانه خود از آن بهره‌مند شدند، فرو نمی‌گذارند.<sup>۱</sup>

والسلام

---

<sup>۱</sup> - حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرمایند: «شهدا در قهقهه مستانه‌شان و در شادی وصول‌شان «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» اند؛ و از «نفوس مطمئنه‌ای» هستند که مورد خطاب «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي و ادْخُلِي جَنَّتِي» پروردگارند. این جا صحبت عشق است و عشق؛ و قلم در ترسیمش بر خود می‌شکافد.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۱۴۸)